

# خودسوزی یا به آتش کشیدن دشمن ؟

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

بر روی یکی از سایتهای اینترنتی امروز در میان خبرها به خبری با این عنوان تکان دهنده برخوردیم :  
"خود سوزی زنان در تمام نقاط ایران گسترش یافته است : بانزده زن در یک روستا در قزوین خودسوزی کرده‌اند."

اینرا بگذاریم در کنار خبرهای بی پایان، قتلها، خودکشی‌ها، اعتیاد و روان پریشی‌ها. اگرآمارها را جمع بزنیم می بینم در مجموع چندین میلیون ایرانی را شامل می‌شود.  
از زبان هموطنان داخل کشور نیز می‌شنویم : " ایرانیها دیگر آن ایرانیهای سابق نیستند، برادر به خواهر رحم نمی‌کند، پدر به پسر اعتماد ندارد " و از این دست.  
مروری تحلیلی بر این گونه گفته‌ها، گزارشها و داده‌های خبری نشان می‌دهد که :  
× در وحشت از اعتراض به ظالمان، مظلوم ایرانی خود را از بین می برد.  
× در وحشت از درخواست حق خود از حزب اللهیها و حاکمان می رود سر همسایه را می‌برد تا پولش را بردارد.  
× از ترس گرفتار شدن هنگام پخش اعلامیه ضد حکومتی، جوان ایرانی ترجیح می‌دهد یک سیگاری علف بکشد و از نکبت حاکم بر زندگی خود گریز بزند.  
× از ترس از دست دادن آب باریکه به هزار و یک غیر انسان احترام می گذارد،  
× دختران و پسران ما به نوبت و در فرصتهای مختلف از گشتی‌های انتظامی کتک می‌خورند، از لباس شخصی‌ها کتک می‌خورند، از بسیجیها کتک می‌خورند، از پاسداران کتک می‌خورند، از اطلاعاتیها کتک می‌خورند، اما جز در معدود مواردی دم نمی‌زنند، به خانه‌هایشان می‌روند و آنجا خشم خود را با مشروب و مواد و مخدر و فحش‌کاری تسکین می‌دهند. یا اینکه زنگ می‌زنند روی NITV گریه و زاری می‌کنند و از ضیاء آتابای می‌خواهند برایشان کاری کند

## چرا مطالب تکراری ؟

در یک سری از مقالات، سال گذشته این‌گونه مسائل را مطرح کردم و گفتم که این ملت ذلت پذیر است و ترسو. این حرفها شاید به کام عده‌ای خوش نیامد و نیاید، اما بیش از آنکه بخواهیم به ارزش‌دهی آنها بپردازیم، اجازه دهید نخست بعنوان پدیده‌ای مرتبط با روانشناسی اجتماعی بدانها بنگریم.

من اگر گفتم، و می گویم، که این ملت بدین گونه قادر به آزادسازی خود از چنگ رژیم جنایتکار و ستمگر جمهوری اسلامی نیست نه بخاطر ناامید ساختن فعالان سیاسی، بلکه به خاطر واقع گرایانه برخورد کردن با مسائل است. برای توضیح این انفعال انحطاطگر این فرضیه را دادم که این ملت مسخ شده است.

مسخ شدن یک ملت یعنی چه ؟

مطالعه تجربی تاریخ معاصر ما نشان می‌دهد که زندگی ملت ایران، تحت استبداد مذهبی، خشونت نهادینه شده و همه جانبه (خشونت فیزیکی، گفتاری، رفتاری) و سرکوب مسلحانه، در دراز مدت ماهیت اجتماعی او را تغییر داده است. بسیاری از ایرانیان که قبول کرده اند زیر سیطره یک حاکمیت ظالم، آدمکش، غیر منطقی و زورگو زندگی کنند، در گذر زمان یک سری از خصلت‌های منفی را بعنوان "امری عادی" پذیرفته‌اند. تن دادن به زور و ستم، برخی از ضد ارزشها را در انسان ایرانی درونی کرده چرا که وی آنها را برای ادامه بقای جسمی و روانی خود ضروری می‌پندارد.

بدین گونه هر ایرانی، استثناها به کنار، از ۲۰ سال پیش بدینسو یک سری از رفتارهای ناجوانمردانه، غیر شرافتمندانه و سازشکارانه را در خود نهادینه کرده تا به زعم خویش، حداقل‌های حیاتی خویش را در آن جامعه‌ی جنگل‌وار تامین کرده باشد. این نهادینه شدن امر بد، این درونی شدن آنچه از دیدگاه انسانی منفی است، این پذیرش اجباری کنش غیرمنطقی، همان مسخ شدن است.

پس مسخ شدن یک فرایند پیچیده است، زمان می‌طلبد، بخشی از آن ناخودآگاه و بخش دیگر آن با شرکت خود شخص صورت می‌پذیرد و از یک فرد به فرد دیگر تناسب این دو بخش متفاوت است. لذا پدیده به گونه‌ای مطلق و یکسان و مشابه نیست. اما این مانع از آن نمی‌شود که پدیده وسیع و گسترده و جمعی است و لذا بحث مسخ بعنوان یک پدیدهء اجتماعی و فراگیر مطرح می‌شود.

وارد شدن به مکانیزم‌های خرد و اشکال این فرایند نیازمند یک بحث روانشناختی مفصل است که در یک مقاله نمی‌توان بدان پرداخت. کفایت مثال رشوه پردازی و رشوه‌خواهی را مورد نظر قرار دهیم تا ببینیم چگونه در جامعه‌ای که حقوقها و دستمزدها عادلانه نیست، کارکنان اداری به رشوه‌خواری تن داده، عادت می‌کنند و آنرا جزو مسلمات کار خود می‌پندارند. اما از سوی دیگر چون بر غیر اخلاقی بودن عمل خود واقفند احساس فردی نادرست و بدکار بودن درونشان به گونه‌ای ظریف و نیمه‌آگاهانه- نیمه ناخودآگاه جا می‌افتد و به تدریج به سایر زمینه‌های رفتاری و کرداریشان سرایت می‌کند. زبان و ارتباطات و گفتار و احساساتشان را نیز در نهایت به ویروس دوگانگی و دو شخصیتی بودن آلوده می‌کند و در نهایت شخصیت فرد را از یکسو خطا طلب و از سوی دیگر نافی خطا بار می‌آورد. بسیاری از واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی از این دست (رشوه‌خواری، فساد مالی، پارتی بازی) سبب ایجاد نوعی احساس گناهکار و خطاکار بودن و چه بسا همدست و همانند نظام حاکم خطاکار و غارتگر بودن، در ایرانیان شده است.

## نتایج مسخ شدن

آنچه اینجا می‌خواهم روی آن انگشت بگذارم، نتایج این مسخ و ابعاد آن در زمینه سیاسی است. درک ایستایی مبارزه، شکست اقدامات اپوزیسیون، عقیم ماندن جنبش‌های پراکنده مردم، شورشی شدن اعتراضات اجتماعی و لذا دوام آوردن رژیمی که پس از خرداد ۶۰ برای سرنگونیش ماه شماری می‌کردیم، جز با فهم ماهیت و کارکرد این مسخ، یا هر چه دیگر که اسمش را بگذاریم، ممکن نیست. دعوت از ملت مسخ شده ایران به "قیام سراسری"، انقلاب اجتماعی، شورش، نافرمانی یا هر حرکت جمعی و خطر ساز دیگر به مثابه دعوت از یک انسان رنجور، بیمار و فرسوده است برای شرکت در مسابقه دو سرعت. چرا ناممکن را طلب کنیم؟ تا کی می‌خواهیم در اطلاعیه و اعلامیه‌ها مان این ملت را "خلق یا مردم قهرمان و شجاع و دلاور" بنامیم و در پاسخ به فراخوانهایمان به جای یک میلیون و پانصد هزار نفر تنها ۱۵۰ نفر به خیابانها بیایند و کتک خوران فریاد بکشند: ای ملت باغیرت حمایت حمایت؛ و از آنطرف آن "ملت با غیرت" بی‌غیرتانه از کنار این صحنه‌ها رد شوند که تا قصابی سرچهارراه نبسته با کوپن، گوشت آلوده خود را دریافت کنند و به "آغوش گرم خانواده" برگردند.

و این قصه چند سال است که ادامه دارد؟ و این غصه چند سال دیگر ادامه خواهد یافت؟

از آنانی که می گویند خیر، مردم مسخ نشده‌اند و هر روز مبارزه می‌کنند، می‌پرسم پس این تنها و بی حمایت ماندن معدود دانشجویان معترض را چگونه توضیح می‌دهید؟ چرا در اعتراضات دانشجویی از یک میلیون و ۷۰۰ هزار دانشجو، در سراسر کشور کمتر از ده هزار نفر شرکت می‌کنند؟ چرا این چند میلیون ایرانی گرسنه و فقیر و محروم و ستم‌دیده که زیر خط بقاء یا زیر خط فقر هستند از این همه فرصت برای تظاهرات و شورش و اعتراض استفاده نمی‌کنند و نمی‌آیند فریاد بکشند؟ آیا گفتن اینکه آنها نمی‌دانند فردا چه می‌خواهد بباید، نمی‌دانند آلترناتیو چه هست، نمی‌دانند رهبری کیست یا چیست، برای توضیح این انفعال برده‌وار و این سکوت خفت‌زا کافیسست؟ ضعفهای ذاتی اپوزیسیون به جای خود است، اما دیوارهای بلند ترس و وحشت و ستم‌پذیری موجود در ذهن و روان میلیونها ایرانی را چگونه توضیح دهیم؟ آیا اینجا نیست که می‌توانیم از مسخ اجتماعی ایرانیان بعنوان یک محور توضیحی استفاده کنیم؟ و در این صورت باید پرسید که راه حل مقابله با این پدیده منفی چیست؟

### یک پیشنهاد :

بعنوان راه حل فکر نمی‌کنم که دادن چند اعلامیه و اطلاعیه روی اینترنت و درست کردن چند ده کانال تلویزیونی و رادیویی برای دعوت مردم به تظاهرات کافی باشد. حتی درست کردن یک تشکل برای مدیریت جنبش نیز، به تنهایی، کافی نیست. یک عنصر لازم و ضروری همانا شکستن قفل‌های روانی حاکم بر ذهن و روح مردم است تا آنها را از پوسته ضخیم و پنهان مسخشان خارج کرده و ترس و وحشت را در وجودشان از حالت ناخودآگاه به مرحله خودآگاه و قابل تسلط بکشاند. برای این منظور نیز، علاوه بر کار توضیحی، باید در داخل کشور بتوان یک مبارزه مسلحانه مقطعی و گشایش‌زا را انجام داد. یعنی با صورت دادن عملیات قهرآمیز و تهاجمی پیاپی و ضربه زدن به نمادهای ستمگری و زورگویی نظام در دل جامعه، مردم را از خواب ترس و وحشت و عادی انگاری ظلم و ستم، به بیداری خودآگاهی و شهادت کنش‌گری کشاند.

باید در صحنه جامعه و در مقابل چشم مردم عوامل سرکوب، جاسوسی و زورگویی نظام را از پای درآورد. این عملیات شامل مادیات و نفقات متعلق و در خدمت نظام می‌تواند باشد. باید مردم به چشم ببینند که جلادها نیز می‌میرند. باید ببینند که کاخ‌های چپاولگران نیز ویرانی پذیر است. باید همگان این را ببینند و باور کنند که عده‌ای از دل همین مردم حاضرند برای دفاع از شرف انسانی خود و حقوق پایمال شده جامعه، جان خویش را به خطر بیندازند.

این کار صد البته از هیچ یک از تشکل‌های اپوزیسیون بر نمی‌آید. این نوع از اقدام مبارزاتی را که اینجا بعنوان راه‌حل ارائه می‌دهم فقط از تلاشهای انفرادی ایرانیان بر می‌آید، منظورم آن اقلیت معدود اما موجود است، اقلیتی که حاضر است شجاعت به خرج دهد، بها بپردازد، خطر کند و اگر لازم باشد جان ببازد تا اکثریتی را به خود آورد. اقلیتی که با فداکاری و گذشتن از جان خویش ملت را از مسخ کنونی خود بیرون می‌کشد و او را نسبت به ذلتی که بدان تن داده حساس می‌کند. اقلیتی که با شجاعت خود کاری می‌کند که زنان ما به جای خود سوزی، عاملان اصلی فقر و رنج خود را به آتش بکشند.

بر این باورم که با توجه به شدت گرفتن جریان آگاه سازی مردم از دردها و علل آن در سالهای اخیر، از طریق ماهواره و اینترنت، در شرایط کنونی یک سری عملیات تهاجمی فردی یا گروهی فداکارانه از این دست، که هرچه چشم‌گیرتر و وسیع‌تر باشد موثرتر نیز خواهد بود، می‌تواند با یک اثر شوک‌گونه مردم ترس‌زده و فلاکت‌پیشه را به خود آورد. بدینگونه چنین عملیاتی، به گمان من، جنبش اعتراضی ملت را از حالت پراکنده، شعاری و تصادفی به یک حرکت سراسری، قدرتمند و موثر پیش خواهد برد.

× ×